

پرسشها و پژوهشهای بایسته قرآنی در زمینه تفسیر قرآن به قرآن

روش تفسیر قرآن به قرآن، از جمله روشهایی است که در منابع روایی و متون تفسیری - هر چند به اجمال - قابل ردیابی است، ولی در قرن چهارده بود که این شیوه با ضوابط و تفصیل بیش تری مورد توجه قرآن پژوهان قرار گرفت و کسانی چون علامه طباطبایی معتقد شدند که اساساً تفسیر بایسته و صحیح، تنها همین شیوه تفسیری است و بس.

بدیهی است که این نظریه از دو منظر کاملاً متمایز، قابل بررسی است:

۱. این که روش تفسیر قرآن به قرآن، می تواند یکی از روشهای صحیح باشد، و دربرخی آیات مورد استفاده قرار گیرد.

۲. روش تفسیر قرآن به قرآن، تنها روش صحیح تفسیری است و با این روش می توان تمام ابهامها و پرسشهای قرآنی مربوط به آیات را پاسخ گفت.

ادعای نخست، خود نیاز به بررسیها و تأملهایی دارد، ولی نظریه دوم علاوه برآن، باید پاسخگوی پرسشهای بیش تری نیز باشد.

در این مجال سعی خواهیم داشت که به برخی از این پرسشها و تأملات بایسته نظر افکنیم.

محدودیتهای سبک تفسیر قرآن به قرآن

این سبک گرچه از جنبه های مختلفی، خوشایند ذوق قرآن مداران است، اما در مرحله عمل و صحنه آزمون، محدودیتهایی نیز دارد. این محدودیتها را در دو زمینه اصلی باید جست و جو کرد.

۱. محدودیتهای ناشی از کاربرد این روش در آیات. زیرا روش تفسیر قرآن به قرآن، در صورتی موفقیت آمیز خواهد بود که نظام ساختاری و محتوایی آیات، پذیرای آن باشند. به تعبیر دیگر، میان آیات، نگاه متقابل و تفسیرگرانه ملاحظه شده باشد، درحالی که این، اول کلام و آغاز س خن است.

آیا براستی در نزول آیات، این نگاه تفسیرگرانه نسبت به آیات دیگر لحاظ شده است، یا خیر؟ گذشته از نکته یادشده، این روش تفسیری نیازمند آن است که میان آیات قرآن، پیوندی روشن و استوار وجود داشته باشد و این پیوند، دست کم دربرخی آیات به روشنی دیده نمی شود و گاه روشن است که نیست.

۲. محدودیتهای مربوط به توان علمی و احاطه مفسر بر همه آیات و درک تمامی پیوندهای ممکن میان آیات.

براستی چگونه می توان اطمینان یافت که مفسر، این اطلاع فراگیر را داشته و نظر او تکیه بر همه آیات دخیل در فهم آن آیه داشته است. تفاوت و گاه ناهمسازی فهم مفسران از یک آیه، خود می تواند گواه همین نگرانی باشد.

می توان اظهار داشت که سبک تفسیر قرآن به قرآن به رغم اصالت و اعتبار تئوریک آن، هنوز روشی قانونمند و اطمینان آور نیست، مگر برای آنان که از علمی فراگیر و عصمتی خدادادی برخوردار باشند.

به هر حال، سبک یاد شده تفسیری، هر چند در عصر معصومین (ع) مورد استفاده و استناد اهل بیت (ع) بوده است، ولی از آن پس، این سبک تفسیری حضوری بایسته در تفاسیر نداشته است - مگر در حد تخصیص عام، تقیید مطلق، تبیین مجمل و یا بسط یک گزارش تاریخی - و تنها در سده اخیر است که با تفسیرالمیزان، این روش، جانی تازه یافته و غبار از چهره برگرفته است. این غیبت طولانی، هم خبر از نوعی دشواری می دهد و هم نشان از آن دارد که هنوز بسیاری از زوایای آن به اندازه لازم مورد نقد و بررسی قرار نگرفته است و اکنون بر پژوهشیان است که در این پرسشها درنگی بایسته داشته باشند.

۱. آیا روش تفسیر قرآن به قرآن، روشی است در کنار سایر شیوه های تفسیری، یا روشی است منحصر و بایسته، بدین معنی که دیگر شیوه ها نباید مورد استناد تفسیری قرار گیرند؟
۲. اگر این روش را یگانه شیوه درست بدانیم، محدودیتهای ناشی از ناپیوستگی همه آیات، و یا محدودیت آگاهی مفسران به رموز ارتباطی آیات را چگونه می توان نادیده گرفت و یا توجیه کرد؟
۳. هرگاه در این شیوه تفسیری ادعا شود که میان چند آیه ارتباط هست، در حالی که دیگران آن ارتباط را در نمی یابند، چه ملاک و معیاری برای تشخیص و داوری در نظر گرفته شده است؟
۴. با توجه به این که حتی طرفداران این روش تفسیری، اعتراف دارند که شیوه یادشده در زمینه آیات الاحکام و برخی آیات خاص، کاربرد ندارد و به یقین، تفسیر آیات الاحکام نیاز به احادیث معصومین (ع) دارد، چه فرقی میان این دسته آیات با سایر آیات می توان قائل شد و چرا (تبیین کل شیء) بودن قرآن، شامل این بخش از آیات خود آن نشده است؟
۵. اگر روش یادشده، تنها روش استوار و متقن است، چرا در بیان آموزگاران قرآن - پیامبر و اهل بیت (ع) - به این مطلب تصریح نشده و شرایط و ضوابط تبیین نگشته است. ۱

کاربرد عقل در تفسیر قرآن به قرآن

هرگاه این نظریه را بپذیریم که خود قرآن برای تفسیر آیات خویش و زدودن ابهامها و ارجاع متشابهات به محکوماتش کافی است، آیا این بدان معناست که تأملات و اصول عقلی و فلسفی در میدان تفسیر، هیچ کاربرد بایسته و ضروری ندارد، یا این که هرگاه بتوانیم با تکیه بر دریافتهای عقلی و اصول پذیرفته شده فلسفی، نکته ای را از قرآن دریافت کنیم، این در حقیقت جلوه ای از (خود کفایی قرآن در تفسیر خویش) شناخته می شود؟ به تعبیر دیگر، با توجه به اصل خودکفایی قرآن در روشنگری مفاهیم خویش، آیا می توان نقشی برای عقل در کنار تفسیر در نظر گرفت، یا خیر؟ و اگر نقشی دارد، تنها در زمینه آیات کلامی وهستی شناسی و کاربردهای مجازی و استعاره ای است، یا شامل همه میدانهای معرفتی قرآن می شود. بدین شکل که در پرتو ملاکهای عقلی، نخست باید سراسر قرآن را مورد مطالعه دقیق قرار داد و آیاتی را که با هم در یک قلمرو معرفتی، اشتراک مفهومی دارند، شناسایی کرد و سپس با سازماندهی عقلی و بهره گیری از مقدمات عقلانی، کار تفسیر قرآن به قرآن را به سامان رسانید و با دریافت عقلانی فلسفه تشریح و معارف قرآن به نظام تفکر دینی و ملاکها و معیارهای بنیادی معارف وحی رو

بی آورد.

هرگاه برای عقل جایگاهی در تفسیر قرآن به قرآن در نظر گرفته باشیم، سؤال دیگری نیز جان می گیرد و آن این که چنانچه میان حکم عقل و نتیجه به دست آمده از تفسیر قرآن به قرآن، تعارضی رخ نمود، کدام یک را باید مقدم داشت و این تعارض را چگونه می توان توجیه کرد؟

می توان اظهار داشت که ائمه (ع) به عنوان روشنگران مسیر تفسیر قرآن به قرآن، در لابه لای مباحث قرآنی خود از استدلالهای عقلی پرهیز نداشته اند و در میان تابعان نیز کسانی چون (مجاهد) و (زید بن مسلم) به نوعی عقل گرایی تمایل داشته اند و در ادوار پس از آن با رشد عقی ده اعتزال، گرایش عقلی در میان عالمان دینی رونق بیش تری یافت و کسانی چون جبائی و زمخشری به احیای این روش روی آوردند و فخر رازی به استدلالهای کلامی و فلسفی در تفسیر، حضوری جدی و ملموس بخشید و در بعد نظری، ابن تیمیه، ابن رشد، قطب الدین شیرازی، غزالی و... ازرا بطه تفسیر با قواعد حکمت سخن به میان آوردند.^۲

نقش سنت در تفسیر قرآن با قرآن

در سبک تفسیر قرآن با قرآن، همان گونه که طرفداران آن گفته اند، معیار و مبنای تفسیر، خود آیات هستند. ارتباط آیات و نگاه متقابل آنها با یکدیگر، از نظر مفسران این سبک، مجموعه ای را تشکیل می دهد که فهم مقاصد و مفاهیم آیات را بی نیاز از ابزارهای دیگر می سازد.

براین اساس باید دید که نقش سنت از دیدگاه مفسران پیرو این شیوه تفسیری چیست؟ آیا می توان در این شیوه تفسیری برای سنت، نقشی در تبیین و تفسیر آیات قائل شد و بدان به عنوان یک ضرورت نگاه کرد، یا آن که گفتمان آیات، هرگونه نیازمندی به عناصر بیرونی را نفی می کند؟

نصوص فراوان و توصیه های مؤکد در زمینه اهمیت سنت در فهم قرآن، سبب شده است تا مفسران این سبک نتوانند نقش سنت را یکسره انکار کنند. اما در جمع بین تفسیر قرآن با قرآن و نقش تفسیری سنت، نتوانسته اند به دیدگاه یگانه ای دست یابند.

برخی گفته اند، تفسیر به وسیله سنت، خود گونه ای از تفسیر قرآن با قرآن به معنای اعم است؛ چه این که سنت در حقیقت، بخشی از وحی است. بنابراین بهره گیری از سنت در تفسیر هیچ گونه ناهمخوانی با سبک تفسیر قرآن با قرآن ندارد، بلکه عین آن است.

برخی دیگر براین باورند که تفسیر قرآن با قرآن و تفسیر قرآن با سنت در دو سطح جداگانه قرار دارند. یکی به روشن ساختن سطح ظاهر و مدلولهای مطابقی آیات توجه دارد، و دیگری به سطوح ژرف تر آن. بنابراین هر دو مکمل یکدیگرند.

کسانی هم براین اعتقادند که نقش سنت، نقش تعلیمی است، به این معنی که ائمه (ع) در صدد آموختن روش تفسیر و چگونگی بهره گیری از آیات در تفسیر آنها بوده اند، و نه در صدد تفسیر خود آیات. بنابراین نباید محتوای روایات را تفسیر دیگری در عرض آنچه از خود آیات فهمیده می شود، تلقی کرد.

این نظریات و نظریات دیگری که ممکن است در این زمینه وجود داشته باشند، در عین این که گاه قابل نقد و ایراد هستند، در مجموع نشان دهنده نبودن یک دیدگاه درباره موضوع سؤال هستند و حکایتگر این واقعیت اند که زمینه تحقیق، هنوز فراروی پژوهشگر، گشوده مانده است.

پژوهشگران اگر در اهتمام به این تحقیق، جویای پیشینه بحث در منابع و محافل علمی و تفسیری باشند، باید یادآور شویم که تفسیر قرآن با قرآن در دو برهه از تاریخ نمود چشمگیری داشته است. یکی، در قرنهای اول و دوم هجری که امامان اهل بیت(ع) طلایه داران آن بوده اند. ودی گر در قرن چهارده که به صورت یک سبک تعریف شده در شمار سبکهای دیگر مطرح شده است.

در زمان ائمه(ع) از آن جا که تفسیر قرآن به گونه مستقیم از منبع وحی صورت می گرفت و خود ائمه(ع) نیز همواره بر این نکته تأکید داشتند که آنچه آنها می گویند مأخذی در قرآن دارد، اگر پرسشی مطرح می شد، پرسش از مستند قرآنی تفسیر ایشان بود که امام نیز به تناسب فهم مخ اطب به آن پاسخ می گفت، این بود که در این دوره به لحاظ احاطه ائمه به قرآن، تفسیر سنت همان تفسیر قرآن با قرآن و جلوه ای از آن شمرده می شد و پرسشی با عنوان نقش سنت در تفسیر قرآن با قرآن که نوعی جدایی را نشان می دهد، مطرح نبود، اما پس از ائمه(ع) و در قرن اخیر که سبک تفسیر قرآن با قرآن به عنوان یک شیوه معتبر و اصیل مورد توجه قرار گرفت، از آن جا که تفسیر به فراخور درک و فهم مفسر صورت می گیرد و این می تواند نتایجی متفاوت با تفاسیر روایی داشته باشد، مسأله نقش سنت به صورت جدی مطرح گردید و دیدگاههایی در آن زمینه ارائه شد. ۳

میزان بهره گیری از قرآن در معنی شناسی واژگان قرآنی

همان گونه که در تفسیر محتوایی آیات از خود قرآن می توان یاری گرفت، آیا در زمینه لغات و واژه های به کار رفته در آن نیز می توان از قرآن کمک گرفت و در پرتو کاربردهای متعدد یک واژه به مفاهیم لغوی آن دست یافت؟

برخی از نویسندگان بر این باورند که بسیاری از واژه ها در خود قرآن، تبیین مفهومی شده است و می توان از این راه بدون نظر به کتابهای لغت به مفاهیم اصلی واژه ها در قرآن پی برد. اگر این نظریه درست باشد، پرسشهایی چند خودنمایی می کند:

۱. حجم واژه هایی که می تواند تعریف پذیر باشد، چه اندازه است؟

۲. بیش تر مفاهیم به دست آمده، از آن رو که بازگوکننده تصورات عصر نزول هستند و یا به تناسب داستانها و سرگذشتهای تاریخی گذشتگان، بیانگر مقاطع مختلف تاریخ گذشته هستند.

۳. آیا تعریفهای قرآنی در حدی از وضوح هستند که بتوان به کمک آنها از سایر کتابهای لغت بی نیاز شد، یا خیر؟

۴. آیا ضابطه و روش شناخته شده ای در این کار وجود دارد، یا تنها برپایه سلیقه است؟

استفاده از خود قرآن برای تعریف لغوی واژگان آن، در بسیاری از تفاسیر و کتابهای لغت قرآنی، سابقه طولانی دارد، اما پرسشهایی که طرح شده، بیش تر برای پیشینیان به صورت دقیق مطرح نبوده است، تا به پاسخ آن پرداخته باشند.

بنابراین بیش از آن که بخواهیم پاسخها را از پیشینیان دریافت کنیم، باید پژوهندگان، خود به یافتن جوابهایی قانع کننده اهتمام ورزند. ۴

رابطه تفسیر ترتیبی و موضوعی

در کار تفسیر قرآن با قرآن، میان تفسیر ترتیبی و موضوعی، ارتباط خاصی برقرار می شود که در سایر تفاسیر، شاهد آن پیوند نیستیم. زیرا نمود و ظاهر تفسیر قرآن با قرآن به گونه تفسیر ترتیبی است، ولی محتوا و دستاورد آن نوعی تفسیر موضوعی است، چه این که لازمه دست یابی به محتوا و تفسیر یک آیه، ملاحظه همه آیاتی است که به شکلی می توانند ناظر بر آیه و یا مرتبط با آن باشند. شایان تأمل این که بستر رشد و گسترش اندیشه تفسیر قرآن با قرآن و تفسیر موضوعی، بستری یگانه است و شکوفایی آن را می توان در قرآن پژوهی های قرن چهارده جست و جو کرد. اعتقاد به نظم و سیاق در قرآن، باعث گزینش روش ترتیبی و انکار درستی روش موضوعی از سوی برخی بوده است. از سوی دیگر، اعتقاد به ارتباط سیستمی آیات با یکدیگر، اهمیت تفسیر موضوعی را به دنبال داشته است.

این دو نگاه، نوعی ناهمسازی و تعارض میان روش ترتیبی و موضوعی را دامن زده است! ولی گرایش بیشتر قرآن پژوهان به پذیرش هر دو شیوه بوده است، زیرا به نظر آنان هریک از این روشها، نتایج و دستاوردهای خاص خود را دارد و نباید از هیچ یک چشم پوشی کرد.

برخی در این میان معتقدند که باید روش ترتیبی و موضوعی را همزمان به کار گرفت تا به تفسیری کامل تر دست یافت.

بعضی بر این باورند که نخستین حرکت بایسته، تفسیر ترتیبی است و پس از نگاه ترتیبی به آیات، می توان به تفسیر موضوعی روی آورد. و سرانجام کسانی معتقدند که ارتباط و تلازمی میان دو روش نیست و هریک را بی توجه به دیگری باید به کار گرفت.

پس از نگاهی به آنچه یاد شد، پرسشهایی چند، مجال تأمل دارد:

۱. آیا تفسیر موضوعی مبنای علمی و شرعی دارد؟

۲. پیشینه تفسیر ترتیبی و تفسیر موضوعی در تاریخ مطالعات قرآنی چگونه است؟

۳. روش معصومین به کدام یک از دو شیوه نزدیک تر است؟

۴. آیا جداسازی کامل این دو شیوه میسر است و می توان با آن به تفسیری پذیرفتنی دست یافت؟

۵. نسبت میان تفسیر موضوعی و تفسیر ترتیبی چیست؟

۶. تفسیر قرآن با قرآن در شمار کدام یک از این دو روش تفسیری قرار می گیرد؟

بدیهی است که برای تفسیر ترتیبی، مصادیق و نمونه های بیش تری در منابع کهن می توان جست و جو کرد، ولی وجود نمونه هایی از بررسی های موضوعی در متن تفاسیر ترتیبی را اگر به حساب تفسیر موضوعی بگذاریم، به ویژه اگر تفسیر قرآن با قرآن را گونه ای از تفسیر موضوعی به شمار آوریم، می توان ادعا کرد که تفسیر موضوعی هم در تاریخ مطالعات قرآنی دارای دیرینه است.

در پایان، شایان یاد است که کسانی چون امین الخولی نادیده گرفتن روش قدیم - روش ترتیبی - را پیشنهاد کرده اند و در مقابل آن، استاد جوادی آملی بر ضرورت تفسیر ترتیبی قبل از تفسیر

موضوعی تأکید داشته است و افرادی نیز یکسره پدیده تفسیر موضوعی را ناهمساز با رعایت سیاق دانسته اند! ۵

چگونگی سنجش روایات با آیات

از دیرباز این نکته در محافل علمی - چه کلامی و چه فقهی و... - مطرح بوده است که یکی از روشهای شناخت درستی روایات، سنجش آنها با آیات است. اما کم تر در این زمینه بحث شده که منظور از موافقت چیست و اثبات آن چگونه است.

این موضوع می تواند از منظر عام مورد بررسی قرار گیرد و ضرورتی ندارد که آن را در جرگه مباحث مربوط به تفسیر قرآن با قرآن مطرح سازیم؛ ولی این اندازه هست که اگر در صدد شناخت مباحث مربوط به تفسیر قرآن با قرآن باشیم، یکی از آن مباحث، همین موضوع است، زیرا کسانی که این روش تفسیری را بر سایر روشها ترجیح داده اند و قرآن را بی نیاز از بیان روایات شمرده اند، یکی از دلایلمان همین نکته بوده است که در روایات متعدد، ملاک درستی و نادرستی روایات، همسازی یا ناهمسازی آنها با آیات معرفی شده است، پس این روایات هستند که باید با قرآن سنجیده شوند و نه قرآن با روایات.

بر این استدلال، آن گاه می توان تکیه کرد که نخست روشن سازیم، منظور از موافقت و مخالفت روایات با آیات چیست؟

آیا معنای موافقت این است که باید عین مضمون روایت در آیات قرآن وجود داشته باشد، یا این که اگر موضوع به صورت عام یا مطلق در آیات باشد، می توان روایت را موافق با قرآن شمرد. هرچند تخصیصها و قیدها در قرآن نیامده باشد. به تعبیر دیگر همین اندازه که خط و نشانی از محتوای روایت در قرآن آمده باشد کافی است.

پرسش دیگر این است که آیا موافقت روایات با آیات، به این است که عبارتی در تأیید محتوای روایت در قرآن وجود داشته باشد، یا این که اگر نه تأییدی باشد و نه ردی، تنها همین عدم مخالفت، به عنوان موافقت تلقی می شود؟

برخی گفته اند، با تجزیه روایت به واحدهای متعدد و جست و جوی هریک از پاره های آن در آیات به صورت جداگانه، می توان به سازگاری روایت با قرآن پی برد.

این دیدگاه، به این نکته نظر دارد که ممکن است یک روایت از مفاهیم و معارف چندی تشکیل شده باشد، به طوری که ما نتوانیم مجموع آن معارف و مفاهیم را با همان چینش و نظم خاص در قرآن بیابیم، ولی اگر آنها را از یکدیگر تفکیک کنیم، چه بسا هریک به طور جداگانه در قرآن یاد شده باشد. در این گونه موارد، لازم نیست موافقت قرآن، حتماً در شکل مجموعی یک روایت وجود داشته باشد، بلکه اگر محتوا حتی به صورت تجزیه ای، ریشه قرآنی و تأییدی از آیات داشته باشد کافی است.

درمقابل این نظریه کسانی گفته اند که موافقت اجزاء یک روایت با آیات کافی نیست، زیرا چه بسا پیوند و ارتباط برقرار شده میان اجزاء یک جمله، مفهوم و پیام جدیدی را به وجود آورده باشد که با

محتوای تک تک آن اجزاء مغایر باشد در این صورت همسازی اجزاء کلام با مفاهیم قرآن کافی نیست و برای درستی روایت، باید همسازی مجموع روایت را با قرآن به دست آورد. پرسش دیگری که در این زمینه رخ می نماید، این است که آیا موافقت روایات با آیات، باید در قلمرو منطوق و مدلول مطابقی سنجیده شود، یا اگر موافقت را از دلالت التزامی یا تضمینی هم به دست آوریم، کافی است؟

پرسش دیگر این است که آیا موافقت روایات با قرآن، ممکن است از طریق هماهنگی مفهوم روایت با روح کلی و اصول عام معارف قرآنی به دست آید، یا آن که موافقت، باید در قالب یک آیه یا چند آیه خاص مورد مطالعه قرار گیرد؟

و سرانجام، آیا ممکن است گفته شود که منظور از موافقت روایات با آیات، این است که باید روایات از نظر سند معتبر باشند، زیرا وقتی سند روایت، دارای اعتبار و حجیت شرعی بود، مانند قرآن می توان بدان تمسک کرد و قرآن به عنوان یک راه طبیعی و معتبر آن را تأیید می کند، هر چند محتوای آن فراتر از حدّ دآوری ما باشد و ما نتوانیم نسبت آن را با محتوای آیات بسنجیم. ۶ اینها مطالبی است که نیازمند پژوهش و تحقیق بیش تری است. هر چند اصل مسأله عرضه روایات بر قرآن در مباحث اصولی و فقهی و تفسیری از ادوار پیشین مطرح بوده است، چنانکه (شیخ طوسی) در (عدّه الاصول) موافقت قرآن را به عنوان یکی از مرجحات پذیرش خبر یاد کرده و در این زمین ه، تحلیل محتوایی روایت را لازم شمرده است.

ضابطه مندی آیات قرآن

برای قرآن، دو گونه نظم و ضابطه مندی می توان در نظر گرفت:

۱. نظم ظاهری و صوری قرآن که در شکل آیات و سوره های کوتاه و یا طولانی قابل مطالعه است. آنچه پذیرفتنی است این است که به طور معمول، مضمونها و محتوای یک آیه مرتبط با هم و تمام کننده یکدیگرند، ولی این که همه آیات گردآمده در یک سوره که محور و مضمونی یگانه را دنبال می کنند، یا مجموعه ای از مطالب پراکنده و گاه غیرمرتبط اند که به دلیلی جز ارتباط مف هومی کنارهم قرار گرفته اند، مجال بررسی و نقد دارد.

۲. نظم معرفتی و مضمونی و ارتباط ناپیدای موضوعی معارف قرآن که تنها در پرتو کنکاش های علمی و شناسایی ملاکهای دقیق و ظریف قابل شناسایی است.

برای اثبات این گونه نظام مندی آیات و معارف قرآن، تلاشهای بسیاری صورت گرفته است، از جمله این که کسانی عناوین کلی معرفتی را ملاک ساماندهی معرفتهای موضوعی و تفسیر قرآن با قرآن دانسته اند.

گروهی دیگر، ملاک نظام یابی آیات را پیش فرضها و انتظارات مفسر از قرآن معرفی کرده اند و کسانی به تناسب لفظی، دانش معناشناسی، ساختمان هندسی سوره ها و یا حروف مشترک آخر آیات توجه کرده اند، ولی هیچ یک از این طرحها و فرضیه ها هنوز به نتیجه قطعی نرسیده است.

موضوع ضابطه مندی آیات قرآن به صورت نامنسجم و به اجمال، در برخی روایات مورد اشارت قرار گرفته است و داعیه داران تفسیر قرآن با قرآن، شالوده نظریه خود را براین ضابطه مندی و ارتباط محتوایی استوار کرده اند.

موضوع تناسب را گویا برای اولین بار، قاضی ابوبکر نیشابوری به میان کشیده است و مسأله پیوند موضوعی میان آیات هر سوره - دست کم - در قرن نهم هجری گام در عرصه محافل قرآنی نهاده است، و سیوطی از جمله کسانی است که این سخن را نقل کرده که در هر سوره یک هدف اصلی و بن یادین وجود دارد. ۷

۱. برای تحقیق در این زمینه، رک: مبانی و روشهای تفسیر قرآن، عمید زنجانی، عباسعلی / ۳۰۷؛ اثر التطور الفکری فی التفسیر فی العصر العباسی، الدكتور مسلم عبدالله آل جعفر / ۷۳.

۲. برای بررسی منابع و مآخذ درباره کاربرد عقل در تفسیر قرآن به قرآن، بنگرید به: علامه طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم (پاورقی استاد مطهری)، ج ۵؛ فصلنامه پژوهشهای قرآنی، شماره های ۴ و ۵ و ۶؛ محمد حسین ذهبی، التفسیر والمفسرون؛ عباسعلی عمید زنجانی، روشهای تفسیر قرآن؛ محمد رشید رضا، تفسیر المنار، ۱ / ۲۴۹؛ علامه طباطبایی، تفسیرالمیزان، ۱ / ۵؛ محمد رشید رضا، وحی محمدی، ۲۵۷؛ علوم القرآن عند المفسرین، تدوین مرکز فرهنگ و معارف قرآن قم؛ فهد الرومی، منهج المدرسه العقلیه الحدیثه فی التفسیر؛ علامه طباطبایی، قرآن در اسلام؛ محمد عبدالله دراز، دستور الاخلاق فی القرآن / ۱۴؛ عفت شراوی، قضایا انسانیّه فی اعمال المفسرین؛ سید قطب، ویژگیهای ایدئولوژی اسلامی.

۳. منابع و مآخذ مطالعه نقش سنت در تفسیر قرآن با قرآن عبارتند از:

۱. تفسیر الفرقان، دکتر محمد صادقی، جلد های ۱، ۵، ۱۱، ۱۲، ۳۰.

۲. قرآن در اسلام، علامه طباطبایی.

۳. مبانی و روشهای تفسیر قرآن، عمید زنجانی / ۲۸۸ - ۳۱۰.

۴. الهدایة والعرفان فی تفسیرالقرآن بالقرآن.

۵. علامه طباطبایی، المیزان جلد های ۱ و ۳.

۶. التفسیر والمفسرون، ذهبی، جلد ۱.

۷. کیهان اندیشه، شماره ۳۹، بحث و تحقیقی درباره تأویل و تفسیر، عبدالله جوادی آملی.

۴. برای پژوهش در زمینه معنی شناسی قرآن با قرآن، ر ک: متدولوژی تدبر در قرآن، عبدالعلی بازرگان / ۱۷۲.

۵. منابع و مآخذ مربوط به تفسیر ترتیبی و موضوعی عبارتند از:

امین الخولی، من کتب دائرة المعارف، ۷ / ۷۴ - ۸۱؛ حنفی احمد، التفسیر العلمی للآیات الکونیة / ۸؛ مصطفی مسلم، مباحث فی التفسیر الموضوعی؛ محمد ابراهیم شریف، اتجاهات التجدید فی تفسیرالقرآن الکریم فی مصر، دارالتراث مصر / ۴۳۵ - ۴۶۷ - ۵۰۱؛ زیاد خلیل دغامین، منهجیة البحث فی التفسیر الموضوعی للقرآن الکریم، دارالبشیر، اردن، ۱۳-۱۷۴؛ محمد البهی، التفسیر

الموضوعی للقرآن الکریم، مکتبہ وهبه، تفسیر چندین سوره؛ فهد بن عبدالرحمن رومی، منهج المدرسه العقلیه الحدیثه فی التفسیر، مؤسسۃ الرسالۃ، بیروت / ۲۲۲ - ۲۳۱؛ مؤسسۃ الرسول الا عظم، مجله: (قضايا اسلامیه)، شماره ۲ و ۳، ۱۴۱۶؛ مصباح یزدی، معارف قرآن، بخش مقدمه؛ محمد رجب البیومی، التفسیر القرآنی، مؤسسۃ العربیۃ الحدیثه، مصر، / ۹۰ - ۱۰۰؛ شهید صدر، سید محمد باقر، المدرسه القرآنیۃ ۲۷ - ۳۸؛ محمد باقر حکیم، علوم القرآن، مطبعۃ الاتحاد، تهران، ۱۴۰۳ / ۲۷۸؛ جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن، جلد اول؛ محمد رشید رضا، المنار، ۷ / ۴۹۹ و ۵ / ۱۰۷؛ مجله: (صحیفه مبین) شماره ۳، ۱۳۷۴، / ۲ - ۹؛ محمد باقر ابطحی، المدخل الی التفسیر الموضوعی للقرآن الکریم، مطبعۃ الآداب، نجف، ۱۳۸۹، / ۱ / ۷؛ عف

ت الشرقاوی، قضايا انسانیۃ فی اعمال المفسرین / ۱۰۷؛ مقایسه ای میان تورات / ۲۶۹؛ جوادی آملی، زن در آینه جلال و جمال، ۴۹ - ۵۲؛ محمد عبداللہ دراز، النبأ العظیم، ۱۵۷ - ۱۵۳؛ توشیهیکو ایزوتسو، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی انتشارات / ۴؛ هدایت جلیلی، روش شناسی تفاسیر موضوعی قرآن، کویر - تهران، ۱۳۷۲، / ۶.
۶. منابع قابل استفاده در این موضوع - علاوه بر روایات عرض روایات بر قرآن - به سه بخش عمده تقسیم می شوند: تفاسیر، کتابهای اصول فقه و کتابهای مربوط به علوم قرآن.

الف. تفاسیر:

المیزان، الفرقان، مدخل التفسیر، المنار.

ب. اصول فقه:

عدۃ الاصول، شیخ طوسی، ج ۱؛ رسائل، شیخ انصاری، بحث تعادل و تراجیح؛ فوائد الاصول، محمد علی کاظمینی، تقریرات میرزای نایینی، ج ۴؛ مصباح الاصول، محمد سرور بهسودی، تقریرات اصول آیت الله خویی؛ بحوث فی علم الاصول، شهید سید محمد باقر صدر، ج ۸؛ کفایۃ الاصول، آخون د خراسانی، ج ۲.

ج. کتابهای علوم قرآن:

الاتقان، سیوطی، ج ۱؛ شناخت قرآن، هاشم هریسی، نجمی؛ هاشمی، عباس اعرابی، سیستم آیات الهی؛ متدولوژی تدبر در قرآن، عبدالعلی بازرگان.

۷. منابع موضوع ضابطه مندی آیات قرآن از قرار زیر هستند:

۱. هاشمی، عباس اعرابی، سیستم آیات الهی، مرکز مطالعه و اشاعه فرهنگ قرآن، مقدمه.

۲. زرکشی، محمد بن عبداللہ، البرهان فی علوم القرآن، دارالمعرفۃ، بیروت، / ۱ / ۳۵۸.

۳. معرفت، محمد هادی، التمهید، جلد های ۲ و ۳ و ۵.

۴. سیوطی، جلال الدین، الاتقان، ۳ / ۳۶۹، جلد ۴ / ۳۷۶.

۵. یزدی، مصباح، معارف قرآن، مقدمه.

۶. جلیلی، هدایت الله، روش شناسی تفاسیر موضوعی.

۷. دراز، محمد عبداللہ، النبأ العظیم، ۱۵۷ - ۱۶۳.

۸. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، / ۱ / ۱۳۷ و / ۹ / ۱۴۶.

۹. محمد غزالی، نحو تفسیر موضوعی لسور القرآن، دارالشروق، ۱۴۱۳، ۲ / ۵.
۱۰. برهان الدین بقاعی، نظم الدرر فی تناسب الایات و السور.
۱۱. کیهان اندیشه، مؤسسه کیهان، شماره ۲۸.
۱۲. توشیهیکو ایزوتسو، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام.
۱۳. مجلسی محمد باقر، بحارالانوار، مؤسسه الوفاء، ۹۳ / ۲ و ۴.
۱۴. سعید حوی، الاساس فی التفسیر (در موارد بسیار، از جمله: ۱ / ۶۱ و ۹۱).
۱۵. کیهان اندیشه، شماره ۲۹، بحث و تحقیقی درباره تأویل و تفسیر، جوادی آملی.